



● پرویز شهریاری

آینده‌ی هر کشور به آگاهی و رشد جسمی و اندیشه‌ی جوانان آن بستگی دارد و به همین دلیل، سرمایه‌گذاری مادی و معنوی در این زمینه، باید در مرکز توجه فرزندان هر جامعه باشد. نیازهای جوانان یکی و دو تا نیست و در این جا نمی‌توان به همه‌ی آن‌ها پرداخت؛ به ویژه که طرح هر مطلب و پیدا کردن راه درست، آگاهی و تخصص لازم در آن زمینه را می‌طلبد که این کار از توان من بیرون است.

جوانان ما: با مسئله‌های اقتصادی و اجتماعی درگیری دارند، به دنبال به کار گرفتن انرژی خود در راه‌های سالم و درست هستند، امکان‌های آموزشی، ورزشی و پزشکی می‌خواهند، دوگانگی و بی‌عدالتی را نمی‌پذیرند، آرزو دارند در هر زمینه‌ای که به آینده‌ی آن‌ها مربوط می‌شود، آزادانه اظهار نظر کنند، و بتوانند در گروه‌های اجتماعی و سیاسی، با شرکت فعال خود، در سرنوشت آینده‌ی کشورشان سهمی داشته باشند؛ کوتاه سخن، احساس کنند عضوی از این جامعه‌اند. برای بحث در این زمینه‌ها و بسیاری زمینه‌های دیگر که به آینده‌ی جوانان مربوط می‌شود، به آگاهی‌های خاص و به ویژه کاران نیاز است که نه کار من است و نه در این مقاله می‌گنجد. در این جا، به برخی نکته‌ها که به آموزش جوانان مربوط می‌شود، تنها به صورت گذرا و فهرست وار اشاره می‌کنیم:

الف) یکی از مسئله‌های عمده‌ای که دوران نوجوانی و جوانی را تا میزان زیادی تیره کرده و موجب پریشانی دائمی آن‌ها و خانواده‌های آن‌ها شده است، مسئله‌ی کنکور تستی برای ورود به دانشگاه است؛ مسابقه‌ای دشوار و حتی سهمگین! اگر جوانی بخواهد، در زمینه‌ی مورد علاقه‌ی خود و در دانشگاهی که در محل

زندگی اوست، پذیرفته شود، باید بتواند در بین یک یا دو درصد ممتازها باشد. از این می‌گذرم که «تست» نه تاکنون توانسته است و نه بعد از این می‌تواند معیاری برای سواد، آگاهی و استعداد باشد. بنابراین، جوانی که به فرض بین بهترین‌هاست، به این معنا نیست که بتواند با معیار «تست» از کوره‌ی این مسابقه‌ی وحشت‌آفرین، سربلند بیرون آید. این خود جای صحبتی دراز و بسیار جدی دارد که باید به موقع به آن پرداخت و زیان و سود آن را آشکار کرد.

نوجوان ما از همان لحظه‌ای که پای به «دوره‌ی آموزش راهنمایی» می‌گذارند، و گاه حتی از سال‌هایی که روی نیمکت ابتدایی نشسته است، در تشویش کنکور به سر می‌برد و تمامی خانواده‌ها را هم، در این نگرانی شریک می‌کند. می‌داند برای پیروزی در کنکور باید تست زدن را بیاموزد و گاه مدرسه و معلم و خانواده هم در تقویت این روحیه به او کمک می‌کنند. بازار تست هم گرم است و در انواع گوناگون خود، هم ناشران و هم تهیه‌کنندگان هستند که از این راه و با عرضه کردن تست‌های رنگارنگ به مال و منالی رسیده‌اند.

با استعدادترین و ارزنده‌ترین جوانان ما، خود را از جامعه و حتی از خانواده‌ی خود کنار می‌کشند، ورزش و تفریح و مطالعه را فراموش می‌کنند و شب و روز در انزوای کامل، تنها به درس و مشق خود می‌رسند و روش «تست زدن» را تجربه می‌کنند. کم نیستند

آن‌هایی که بعد از این عزلت‌نشینی چند ساله، که همراه با «کابوس کنکور» گذشته است، حتی به شرط قبولی، به صورت آدم‌های نامتعادل و با جسم و روانی خسته وارد دانشگاه می‌شوند و اگر در رشته‌ی مورد علاقه‌ی خود هم پذیرفته شده باشند، آن‌را با تصور سال‌های گذشته‌ی خود و با آن‌چه در گمان خود ساخته بودند، همسان نمی‌بینند و عاملی تازه بر ناهمواری‌های روانی آن‌ها افزوده می‌شود. ولی این «عزلت‌گزینی» جوانان ما، زبان‌های ویران‌کننده‌ی دیگری هم دارد که از جمله، خون‌گرفتگی به کتاب و مطالعه‌ی آزاد است.

اگر از گروه کوچک خانواده‌های کتاب‌خوان و کتاب‌دوست بگذریم، همیشه کتابخانه‌های کوچک خانوادگی، به وسیله‌ی جوانان دبیرستانی و دانشگاهی تشکیل شده است. دانش‌آموز دبیرستانی، چه به راه‌نمایی دبیران خود و چه در رقابت با هم‌سالان به کتاب‌فروشی‌ها روم می‌آورد و کتاب‌های خواندنی را به خانه می‌برد. رمان‌های مشهور، کتاب‌های شعر، سفرنامه‌ها، کتاب‌های مربوط به تاریخ عمومی و تاریخ دانش و غیر آن، خریدارانی مستمر داشت و در هر خانه‌ای کتابخانه‌ای کوچک، شامل بهترین کتاب‌های خواندنی و آگاهی‌دهنده تشکیل می‌شد که نه تنها خود جوانان، که افراد خانواده و نزدیکان آن‌ها هم از آن‌ها بهره‌مند می‌شدند، اما اکنون سال‌هاست که بخش عمده‌ای از این خریداران کتاب، از صحنه خارج شده‌اند. حتی در سال‌های دهه‌ی سی و چهل، هیچ کتابی کمتر از سه هزار نسخه چاپ نمی‌شد، در حالی که امروز که جمعیت باسواد دست‌کم سه برابر شده است، گاه تا شمارگان ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ پایین آمده‌ایم. به همین دلیل بسیاری از هوشمندترین جوانان ما، نه تنها رمان‌های کلاسیک و نویسندگان آن‌ها را نمی‌شناسند، که از تاریخ دانش گذشته‌ی سرزمین خودشان آگاهی درستی ندارند.

از این گذشته در مرور درس‌های دبیرستانی هم، علاقه‌ی کمتری به درک ماهیت مطالب نشان می‌دهند، چرا که کمکی به موفقیت در کنکور نمی‌کند. دبیران آگاه می‌دانند، اگر بخواهند دقیقه‌هایی از کلاس را به شرح واقعی درس خود بپردازند و استدلال‌های دقیق را ارائه دهند، از گذشته‌ی آن مطلب و نقش دانشمندان ایرانی، نکته‌هایی را به میان آورند، بهترین دانش‌آموزان دچار نگرانی می‌شوند و از چهره‌ی آن‌ها خوانده می‌شود که: چرا وقت ما را با چیزهایی هدر می‌دهید که به درد کنکور نمی‌خورد... و به این ترتیب است که پایه‌های دانش متزلزل می‌شود و به سوی جامعه‌ای با آدم‌های تک‌بعدی می‌رویم.

ب) در برابر کتاب‌های جدی و آگاهی‌دهنده، بازار کتاب‌های «کف بینی»، «تعبیر خواب» و «پی بردن به طالع خود» گرم است. جوانان بی‌پناه و نگران از آینده‌ی خود، ندانسته در رویاهای دروغین فرو می‌روند و سرنوشت خود را در بیان نوشته‌های سوداگران و فریب‌کاران جست‌وجو می‌کنند.

ج) در شیوه‌های آموزشی و سنجش دوره‌ی متوسطه هم دشواری‌هایی وجود دارد. گونه‌های متفاوتی از مدرسه‌ها

(غیرانتفاعی، نمونه مردمی، دولتی، تیزهوشان...) وجود دارند که هر کدام مدعی پروردن استعدادهای جوانان ما هستند، ولی بسیاری از آن‌ها در واقع کاری جز این ندارند که بهترین دانش‌آموزان را به خود جلب کنند و با تحمیل شهریه‌های سنگین، مثنی «پلی‌کپی» و «تست» و «مسئله» بار آن‌ها کنند.

در اساس، تقسیم دانش‌آموزان به «تیزهوش» و «کندehوش» یا «بااستعداد» و «بی‌استعداد»، از نظر روان‌شناسی اجتماعی کاری نادرست است و برای هر دو گروه «خوب» و «بد» زیان‌آور. دانش‌آموز باید در کلاسی باشد که هم با بهتر از خود و هم با ضعیف‌تر از خود سروکار داشته باشد. از دانش‌آموز «بهتر» چیز یاد بگیرد و به دانش‌آموز «ضعیف‌تر» بیاموزد. ایجاد رقابت ناسالم بین دانش‌آموزان، گروهی را امیدوار و گروهی دیگر را نومید می‌کند. جوان باید یاد بگیرد، در هر کاری از جمله سودآموزی، به کار گروهی، و همیاری و همکاری با دیگران رو آورد. هیچ دانش‌آموزی در همه‌ی زمینه‌ها «بی‌استعداد» نیست و اگر در محیطی سالم قرار گرفته باشد و به تعاون و همکاری رو آورد، می‌تواند در خیلی زمینه‌ها به دیگران کمک کند و در برخی زمینه‌ها هم از دیگران کمک بگیرد. تقسیم دانش‌آموزان به گروه‌های مختلف، روحیه‌ی اجتماعی و تعاون را از بین می‌برد، جوانان را به انزوا می‌کشاند، فاصله‌ی طبقاتی را عریان می‌کند و از دیدگاه جامعه‌شناسی، یکی از زیانمندترین روش‌هاست.

د) جامعه‌ی سهل‌اندیش و سوداگر جهان سرمایه‌داری، از مدت‌ها پیش برای سطحی‌تر کردن آگاهی‌های مردم و به ویژه جوانان، این برنامه را اندیشید که شاه‌کارهای ادب جهان را کوتاه و کتاب ۷۰۰ یا ۸۰۰ صفحه‌ای را در ۴۰ یا ۵۰ صفحه چاپ و منتشر کند. این ترفند که در آغاز از میان آمریکایی‌ها سر برآورد، به تدریج به جاهای دیگر هم سرایت کرد. در ایران و در سال‌های دهه‌ی چهل، برخی از ناشران ایرانی هم، این روش نادرست را پیش گرفتند و از جمله «بینوایان» و «یکتورهوگو» یا «جنگ و صلح» تولستوی را در چند صفحه به بازار آوردند.

چگونه می‌توانید انتظار داشته باشید، جوانی که گمان می‌کند شاه‌کار و یکتورهوگو را در چند صفحه خوانده است، به این اندیشه بیفتد که یک‌بار دیگر کتاب اصلی را، که با دو ترجمه‌ی جداگانه نشر شده است، بخواند؟ چرا می‌گذاریم جوانان ما سهل‌اندیش و سطحی بار بیایند؟ جامعه‌ی ما از این راه چه سودی می‌برد؟ به نظر من این همان چیزی است که باید به عنوان «هجوم فرهنگ مخرب سرمایه‌داری» با آن مبارزه کرد. جهان سرمایه‌داری می‌خواهد، جوانان کشور خود را «تک‌بعدی»، «بدون اندیشه» و «سطحی» بار آورد تا هرکسی در تخصص خود کار کند و چرخ سودآور سرمایه‌داری را بچرخاند، بدون آن‌که در ژرفای مسئله‌ها دقت کند. من تردید دارم که ناشران کشور ما هم با همین هدف کار کنند، ولی به هر حال نتیجه‌ی کار آن‌ها همان است که بیگانه‌انترارش را دارد.

هرچه درباره‌ی آموزش درست جوانان هزینه کنیم، به هدر نمی‌رود، چند ده برابر آن به کشور برمی‌گردد. برای آموزش درست

جوانان بیشتر بیندیشیم، موانع را از جلوی راه شکوفا شدن استعدادها برداریم، و به جوانان اعتماد کنیم. آن‌ها شیفته‌ی خدمت‌اند و نیروی آن‌را هم دارند. تنها باید اندیشید و معقول‌تر به آن‌ها یاری رساند.

۲

در سده‌ی سیزدهم میلادی، پس از گفت‌وگوها و کنش و واکنش‌های چندصدساله، حاکمان آشکار و پنهان اروپای غربی و جنوبی در سده‌های میانه، پذیرفتند که می‌توان از آموزش‌های اقلیدس، بطلیموس و ارسطو استفاده کرد، ولی برای این کار دو شرط گذاشتند: نخست این که کسی حق ندارد از این استادان انتقاد کند، و دوم این که کسی نباید به سراغ «استدلال» برود و در «معرکه‌ی» چون و چرا با این سه استاد وارد شود. به همین دلیل، به عنوان نمونه، نخستین ترجمه‌ای که از کتاب «مقدمات» اقلیدس از یونانی به لاتین شد، تنها صورت قضیه‌ها را در بر می‌گرفت و تمامی استدلال‌ها و بحث‌های اقلیدس را کنار گذاشته بودند. خواننده باید تنها به یاری حافظه، صورت قضیه‌ها را حفظ می‌کرد و بی‌چون و چرا و بدون این که درکی از ماهیت مطلب داشته باشد، آن‌را می‌پذیرفت.

وقتی پذیرش بی‌چون و چرا در کار باشد و خرد آدمی در سایه قرار گیرد، وقتی تنها شنیده‌ها و دستورها ملاک عمل باشد و حافظه و اطاعت بی‌چون و چرا پایه و مایه‌ی داوری قرار گیرد، آن وقت طبیعی است که به قول مارسل کاشن^۱، دانشمندان، جامعه‌شناس و سیاست‌مدار فرانسوی (۱۹۵۸-۱۸۶۹): «بت پرستان شهر آتن، به سقراط جام شوکران نوشاندند، پروتستان‌های آمریکا، داروین و هواداران او را در دادگاهی محکوم کردند. ویکتور هوگو در مجمع قانون‌گذاری فرانسه در پانزدهم ژانویه سال ۱۸۵۰ - در سخن رانی خود روبه متعصبان چنین گفت: جنجال شما بر سر چیست؟ اکنون می‌گویم: «جنجال شما بر سر خرد انسانی است، زیرا پروتئینی روز را به جای سیاهی شب می‌نشانند...»

۳

حافظه و زبان باید وسیله‌ای باشد در اختیار اندیشه‌ی انسان؛ زبان و به یاد سپردن هدف نیست، بلکه مستقیم‌ترین وسیله‌ی پژوهش اندیشه‌ها و ابزاری برای تفکرند. توجه اصلی «زبان» باید به سمت دنیای خارج باشد و عمل آن، بستگی به رابطه‌ی فرد با دیگران، طبیعت و یا فعالیت‌ها و کارهای اجتماعی دارد. فشار بیش از اندازه به حافظه و به ویژه وارد کردن مجموعه‌ای از واژه‌ها و جمله‌ها در آن، بدون آن که معنا و مفهوم آن درک شده باشد، به جای سودمند بودن، زیان‌مند است.

نسل نیرومند و آگاه، به شرطی با می‌گیرد که به جوانان خود بیاموزیم، باید با هر مسئله‌ای که روبه‌رو می‌شوید، از اندیشه و استدلال خود یاری بگیرید و همیشه در جست‌وجوی «حقیقت» یا «راه‌راست» باشید. در واقع به قول ابن‌خلدون «بدون اندیشه، اعتقاد به موهومات، جای دانش را می‌گیرد».

آموزش دوره‌ی متوسطه و گاه در برخی زمینه‌ها، آموزش

دانشگاهی ما بیشتر بر حافظه‌ی دانش‌آموز و دانشجو تکیه دارد، نه عمل و خلاقیت اندیشه‌ی او، و برخی خانواده‌ها هم در این باره به کودک و نوجوان خود ستم می‌کنند. نوجوانان یا کودکانی که ناچار شده‌اند به سفارش معلم یا پدر و مادر خود، برای نمونه، غزل‌های حافظ را از بر کنند، بدون این که معنای آن‌ها را بدانند، یا بدون این که با تکیه کلام‌های شعر آشنا باشند، کم نیستند. چنین فردی عادت می‌کند، چشم خود را به دهان دیگران بدوزد و «طوطی‌وار» گفته‌های آن‌ها را تکرار کند. می‌دانید که این‌ها، تنها درباره‌ی شعر و یا غزل‌های حافظ نیست. کودک و نوجوان باید اندیشیدن را یاد بگیرد. عادت کند هر جا به مطلبی برخورد کند که از معنای آن عاجز باشد، پرسد. باید عادت کند در برابر دیگران به بحث بنشیند، و اعتقاد و استنباط خود را آزادانه بیان کند. استعداد «نبوغ» را همه دارند، تنها باید راهی برای پرورش آن‌ها پیدا کرد. به قول نیوتون: نبوغ یعنی حوصله و تحمل. و به قول ادیسون: نبوغ یعنی یک درصد الهام و نود و نه درصد تلاش. و به قول لیاچوفسکی: شکوفا کردن نبوغ، یعنی ساختن و پر بهره کردن درک و اندیشه‌ی آزاد. و این با فشار بر حافظه‌ی نوجوان و جوان به دست نمی‌آید.

شیوه‌ی امتحان‌ها، و به ویژه شیوه‌ی ورود به دانشگاه، به اندیشه و تفکر جوانان، زیان‌های بسیار رسانده است. این شیوه‌ها، به جز این که جوانان را خودخواه و تکیه‌بردار می‌آورد و روحیه‌ی همکاری و تعاون اجتماعی را از آن‌ها می‌گیرد، به جز این که آن‌ها را تک‌بعدی بار می‌آورد و از هر گونه تفریح سالمی باز می‌دارد، به جز این که جنبه‌های متفاوت هنر، یکسره از برنامه‌ی آن‌ها بیرون می‌رود، و... یک زیان جدی دارد: دانش‌آموزان برای موفقیت در امتحان و در کنکور، با روشی که انتخاب شده است، ناچارند بیشتر به حافظه‌ی خود تکیه کنند و از اندیشیدن گریزان باشند. چنین کسانی، یا در آینده به صورت آدم‌هایی پر خاش‌جو و منفی‌باف بار می‌آیند، و یا به صورت آدم‌هایی حرف‌شنو و مطیع که منتظرند «دستور» دیگران را اجرا کنند. این شیوه‌ی آموزش نمی‌تواند جوانان را به سمت خلاقیت و تفکر بکشانند تا در نتیجه نیرومند و آگاه باشند.

گمان نمی‌کنم جامعه‌ی ما منتظر چنین انسان‌هایی باشد. به قول آلبرت اینشتین: «دانش را نباید چون مجموعه‌ای از قانون‌های پراکنده و سیاهه‌ای از پیشامدها و واقعیت‌های بی‌ارتباط با هم گمان کرد.» حافظه به انسان خدمت می‌کند، ولی فشار بر حافظه، اگر همراه با تقلید و جدا از اندیشیدن باشد، زیانمند است و آینده‌را ویران می‌کند. به یاد داشته باشیم که «فراموشی» هم، در بسیاری از حالات‌ها، موهبتی از نعمات الهی است.

یونیس

I. Cachein

